

قلب حقیقت درماجرای مک فارلین!

از: محمد شوری (نویسنده و روزنامه نگاریکار)

آبان ماه ۱۳۹۶

<https://t.me/shoorijezehmohammad>

پنجم آبان ۱۳۶۵ خمینی درنامه ای به ری شهری^۱ (اولین وزیر و اجا) فرمان دستگیری

عده ای را داد که اتهام آنها انتشار چند اعلامیه بود!

در یکی از این اعلامیه ها با عنوان:

«چرا ملاقات های قائم مقام رهبری لغو شده است؟!»

به صراحت و آشکار نوشته شد:

«طبق اخبار رسیده چه از بعضی از مسئولین و چه در یک سری مطبوعات اروپایی

ملاقات دکتر نجف آبادی (محمد علی هادی نجف آبادی، نماینده تهران) با «رابرت مک

فارلین» مشاور امنیتی «ریگان» در تهران...»^۲

توجه نکته مهم این گزارش:

این اعلامیه ابتدای آبان ماه منتشر شده است!

درماجرای انتشار این اعلامیه، این جانب (که از نویسندگان و منتشرکنندگان آن بودم)

به همراه برخی دیگر از دوستان دستگیر و زندانی شدیم.

^۱-جناب حجت الاسلام ری شهری وزیر اطلاعات!

باتوجه به مسائلی که تاکنون کشف و یا مورد سوطن شده است و باتوجه به جو سازی ها و

اعلامیه هایی که با اسامی مختلف توسط افراد ضد انقلاب و منحرف و وابسته به مهدی هاشمی

پخش گردیده است که نه تنها سوء ظن را بیشتر که خود دلیل مستقلی است بر خطانحراف از

انقلاب و اسلام جناب عالی موظف هستید جوانب این امر با کمال دقت و انصاف رسیدگی نمائید.».

(نقل از کتاب: خاطرات سیاسی (۱۳۶۵-۶۶) محمدی ری شهری، ص ۵۹. چاپ سوم (با اصلاحات

واضافات) پائیز ۱۳۶۹. موسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی).

^۲ -نقل از کتاب واقعیت ها و قضاوت ها، ص ۶۶۶ (این کتاب به شکل روال معمولی منتشر نشده

است. مجموعه ای خواندنی همراه با اسناد و مدارک که می تواند نگاه شمارا به موضوع واقع بینانه

تروبه درک صحیح حقیقت، کمک کند).

ماجرای لورفتن ورود مخفیانه مک فارلین و ملاقاتها، به سرعت به عنوان یک رسوایی در آمریکا، دولت ریگان را تا حد استیضاح مفتضح و برخی را وادار به استعفا و مک فارلین را وادار به خودکشی (اما نافرجام) کرد!

در ایران افشاءکنندگان دستگیر و زندانی شدند. و در عوض، عاملین مذاکره مخفیانه با «مک فارلین»، توانستند با قلب و جعل حقیقت، موضوع را ۱۸۰ درجه چرخانده و به نفع خود بهره برداری سیاسی کنند. و در یک موضع شدید ضد امپریالیستی وضد آمریکایی!! همچون آن دزدی که خود را در میان مردم جاز دو همراه با آنان فریاد زد: «آهای دزد؛ بگیر دزد را!»، بجای آنکه خود مجازات شوند، با حکم و نامه گرفتن از خمینی، افشاءکنندگان را مجازات شدید کردند.

نشریه راه مجاهد، (به مدیر مسئولی لطف الله میثمی که بعدها به صورت مجله و بانام «چشم انداز» متحول و تغییر داده شد) درش ۶۱ منتشره در سال ۱۳۶۹ با نقل قسمتی از سخنان ریگان (رئیس جمهوری اسبق آمریکا) که از شبکه های تلویزیونی این کشور پخش شده بود، از قول ایشان می نویسد:

«باید بگویم افرادی که با ما تماس گرفتند، یعنی کسانی که ما با آنها مراوده داشتیم، هرگاه راز آنها بر ملامی شد و اگر آیت الله خمینی با خبر می شد، زندگی آنان تا قبل از فرود آمدن شب نیز به طول نمی انجامید... این افراد عناصری بودند که مایل بودند حکومتی داشته باشند که ما با نوعی از آن روزی روابط بسیار نزدیک داشتیم و به همین دلیل بود که ما مراوده خود را با آنها آغاز کردیم».

به همین نکته مهم، به نوعی کتاب «ماجرای مک فارلین» (نوشته: محسن هاشمی و حبیب الله حمیدی) «اعتراف می کند؛ و درص ۱۵۴ می نویسد³:

³ - هاشمی رفسنجانی در یک مصاحبه اختصاصی می گوید:

همین جا بگویم که ما به دوستانمان که از وقایع به خوبی مطلع بودند گفتیم که این قضیه را بصورت دقیق و درست بنویسند و با تکابه اسناد و مدارک و نوارهایی که وجود دارد (وقایع مربوط به مک فارلین) را از آغاز تا پایان بنویسند. (روزنامه کیهان 17 اردیبهشت 1366).

«پس از رج خبرآمدن هیات آمریکایی به تهران در روزنامه الشراع، از سوی سپاه به علی هاشمی اطلاع داده می شود که آمریکایی حامی خواهند ملاقات ها را افشا کنند و بهتر است او در تهران نماند و همانند گذشته به جبهه برود!» (پایان نقل قول)
همان کتاب سپس در ادامه می نویسد:

«پس از دخالت امام خمینی و بازداشتن منتقدان از ایراداتهام به اشخاص درگیر در امر خرید سلاح، محسن رضایی به علی هاشمی می گوید: اگر می خواهی می توانی به تهران بازگردی مساله دیگر پایان یافته است.» (پایان نقل قول).
این یعنی چی؟ یعنی همان سخن ریگان که گفت:

«اگر خمینی با خبر می شد، زندگی آنان تا قبل از فرود آمدن شب نیز به طول نمی انجامید...!» (پایان نقل قول)

چون آنها توانستند بجای مذاکره کنندگان، افشاء کنندگان را مجازات و زندانی کنند! همان زمان بین نیروها و جریان های سیاسی و مطلع یکی از دلایل دستگیری سید مهدی هاشمی را دادن خبر ورود مک فارلین به روزنامه الشراع عنوان شد. که همین کتاب همانرا دلیل آمریکایی ها برای افشای موضوع می داند.
هم چنین پس از دستگیری سید مهدی هاشمی و انتشار اعلامیه فوق، این موضوع در سطح عموم علنی و باعث تحریک خمینی توسط نامه پراکنی و القائات ری شهری (وزیر اسبق اطلاعات) شد. و وی توانست حکم و اجازه دستگیری ها را از خمینی بگیرد.

شاید اگر این اعلامیه و اعلامیه های دیگر منتشر نمی شد، دستگیری هاشم انجام نمی گرفت.

شاید هم مذاکره کنندگان از آن خشنود شدند و بهانه ای پیدا شد تا علاوه بر قلب حقیقت ماجرای مک فارلین و بهره برداری به نفع خود، از افشا کنندگان هم انتقام سختی بگیرند.

سید مهدی هاشمی و امید نجف آبادی به دلایل واهی (که حداقل جرمش اعدام نبود) اعدام شدند و دیگران تا الان و حال حاضر از حقوق اجتماعی محروم و بدون آنکه رسماً مسئولیت رفتار و فعل شان در آزار و محدود ساختن آنان را بر عهده بگیرند، به این انتقام کشی ادامه می دهند.

مذاکره کنندگان ایرانی توانستند خود را از مجازات یا حداقل همچون آمریکایی ها- که تا مدت‌ها تبعات زیادی برای آن دولت داشت- از رسوایی و ننگ مذاکره مخفیانه خود را خلاص و برهانند! و به سرعت موضوع به این مهمی را (که هنوز هم برخی از زوایای پنهان است) به بایگانی بسپارند!

در هیچ جای کتاب منتشر شده از سوی محسن هاشمی رفسنجانی و همین‌طور در مصاحبه ها و مطالبی که بعدها در مطبوعات ایران منتشر شد، اشاره ای به اعلامیه فوق نمی شود، و وقتی هم با پرسش‌هایی مبنی بر اینکه علت این دستگیری‌ها، افشای ورود مخفیانه مک فارلین به ایران بوده است، روبرومی شوند، با پاسخ‌هایی کوتاه و زدن بر چسب اتهام، آنرا انکار می کنند.

مثلاً روزنامه کیهان (۲۳ آذر ۱۳۶۵)، به نقل از وزیر اسبق واجا (محمدی ری شهری) می نویسد:

«در مورد برخی شایعات مبنی بر رسوایی مک فارلین به ایران و ارتباط آن با دستگیری سید مهدی هاشمی محمدی ری شهری گفت: «این مساله هیچ ارتباطی با هم نداشت. اینهم از آن جو سازی‌هایی بود که می خواستند مساله را لوث کنند». (پایان نقل قول).

اما آیت الله منتظری آنرا محتمل می داند و به این موضوع در خاطرات خود (در پرسش‌هایی که از وی شده است) اشاره کرده و می نویسد:

سوال:

«به نظر شما آیا میان جریان «مک فارلین» و جریان سید مهدی هاشمی و دستگیری آقای امید نجف آبادی ارتباطی وجود نداشت و این جریان يك تصفیه حساب جناحی نبود؟».

و پاسخ آیت الله منتظری این است:

«همه چیز محتمل است، و الاحتمال خفیف الموهونه؛ و بعضی اخبار پشت پرده و بعضی تلکس‌هایی که در آن وقت روی تلکس منزل ما منعکس می شد حکایت از این ارتباط می کرد، و قضیه آوردن اسلحه از اسرائیل برای ایران هم در یکی از این تلکس‌ها منعکس شده بود، والعلم عندالله». (پایان نقل قول).

رجایی خراسانی که نمایندگی ایران در سازمان ملل را برعهده داشت و در همان ایام هم بدلیل سرقت یک بارانی از یک فروشگاه دستگیر شده بود، در مصاحبه ای با روزنامه کیهان (۱۳ دی ۱۳۶۵) و بدون کوچکترین اشاره ای به اعلامیه فوق، با جعل حقیقت و مغلطه سعی دارد مساله را وارونه جلوه دهد.

وی در این مصاحبه می گوید:

«علت سفر مک فارلین به ایران را از زبان خود آمریکایی ها بشنویم. اگر بخواهیم از زبان آنها بشنویم، به این ترتیب است که در یک معامله اسلحه و یاد جریان یک معامله اسلحه آنها احساس کردند که اگر به ایران بیایند با شرایطی مواجه می شوند که بتوانند درباره روابط دو جانبه ایران و آمریکا صحبت کنند... من فکرمی کنم آنها سعی کردند از کانال معامله اسلحه (چون به هر حال مادر جنگ هستیم و همه می دانند ما به سلاح نیاز داریم) که ما از بازار آزاد تهیه می کردیم آمریکایی ها نوعی استفاده فرصت طلبانه از یک معامله اسلحه کردند... مک فارلین ناگهانی به شکل یک حرکت جمی زباندی وارد تهران می شود و چند روزی هم اینجا بوده است... و خبر هم به مناسبت هایی پخش نشد و در یک روز بخصوص اشغال لانه جاسوسی افشامی شود و بعد احتمالاً در خاور میانه هم در نشریه الشراع شده است. با چند ساعت اختلاف خبر آن منتشر می شود. و این امر طبیعی ست چرا که اصولاً سفر این آقا غیر مترقبه است... اینهم محرز است که مک فارلین هر چه دوست داشته گفته است و ما هم هر چه صلاح می دانستیم بهش جواب دادیم و هر چه که او را خوشحال کند بهش نگفتیم. این اجمال مساله است با وجود اینکه من در آن اطاق نبوده ام. اما من فکرمی کنم کلیات قضیه را آقای هاشمی رفسنجانی به حد کافی توضیح دادند و بعد یک سری جزئیات هم هست که خوب اصلاً گفتنش درست نیست و مردم می دانند که درست نیست ما هر چه را که می دانیم بگوئیم و در عین اینکه مطرح نمی کنیم نمی خواهیم بگوئیم که اینها از مردم پنهان است ولی هست چیزهایی که مطرح کردنش به نفع جمهوری اسلامی در یک شرایطی نیست» (پایان نقل قول).

مجله پلیس انقلاب، سال پنجم، شماره شصتم، بهمن ماه ۱۳۶۵ به صاحب امتیازی و مدیر مسئولی سید محمد علی شهیدی، در سرمقاله خود با عنوان «انفجار در کاخ سیاه

واشننگتن» و باز بدون اشاره به آن اعلامیه، به صراحت قلب حقیقت می پردازد و در تحلیلی پراز مغلظه و سفسطه آمیز چنین می نویسد:

«از سیزده آبان سال جاری باردیگر ایران در راس اخبار امپریالیسم جهانی قرار گرفت. روز سیزده آبان که یادآور سه سال سالگرد مهم در تاریخ معاصر کشورمان است، امسال بگونه ای متفاوت از سالهای قبل برگزار شد. حجت الاسلام هاشمی رفسنجانی رئیس مجلس شورای اسلامی جزئیات مربوط به سفر یک هیات آمریکایی به تهران را در یک سخنرانی عمومی در مقابل مجلس شورای اسلامی افشاء نمود که موجب گردید بار دیگر آمریکای جهانخواه با بحرانی مواجه شود که طی ۶ سال گذشته بی سابقه بوده است. اکنون با گذشت بیش از سه ماه از از این جریان فرصت مناسب تری برای تحلیل این رویداد مهم فراهم شده است که امیدواریم در این قسمت مطالبی را که تاکنون به دلیل عنوان نشده است با خوانندگان عزیز مطرح سازیم. باشد که مورد توجه قرار گیرد. بنا به گزارش مطبوعات غربی در روز شانزدهم تیر ما 1365 یک فرونده هواپیمای خارجی در فرودگاه تهران به زمین می نشیند که در همان روز چند دفتر خبرگزاری غربی در تهران ضمن تماس با مقامات فرودگاه از ماهیت سرنشینان آن پرس و جومی کنند، که بدلیل مسائل امنیتی به سوالات آنها پاسخی داده نمی شود. این موضوع به دلیل گذشت زمان به فراموشی سپرده شد تا اینکه چهار ماه به یازدهم آبان ماه روزنامه واشنگتن پست به نقل از منابع دیپلماتیک نوشت که ایران نقش مهمی در آزادی دیوید جاکوبین گروگان آمریکایی که مدت ۵۲۱ روز در اختیار سازمان جهاد اسلامی بود، داشته است. یک روز بعد در دوازدهم آبان مجله لبنانی الشراع مطالبی پیرامون سفر محرمانه یک هیات آمریکایی به تهران منتشر ساخت. فردای همین روز یعنی در سیزدهم آبان به مناسبت تسخیر لانه جاسوسی آمریکای تظاهرات ضد آمریکایی وسیع در تهران برگزار شد. در پایان این تظاهرات حجت الاسلام هاشمی رفسنجانی با انتخاب موقعیت مناسب از لحاظ تقارن این روز با تظاهرات ضد آمریکایی به افشای سیاست های مذبوحانه آمریکا پرداخت و طی آن از سفر رابرت مک فارلین پرده برداشت. انتشار اخبار مربوط به اخراج هیات نمایندگی آمریکا که از سوی ریگان ماموریت داشتند ضمن ملاقات با مقامات ایرانی راه جدیدی را برای برقراری روابط

مجدد هموار سازند، مانند بمبی در کاخ سیاه و اشنگتن انفجار ایجاد کرد... اگرچه آمریکایی هادرهمان تاریخ (تیرماه ۱۳۶۵) سعی کردند با پوش درست کردن برای نماینده جمهوری اسلامی ایران در سازمان ملل و دستگیری ایشان به جرم به اصطلاح سرقت بارانی ۹۰ دلاری به نوعی وی را به گروگان بگیرند تا احتمالاً اگر برای مک فارلین در تهران حادثه ای پیش آمد آنهانیز دستشان خالی نباشد، اما اینکه کاخ سفید برای توجیه چگونگی شکست خود در برقراری رابطه با ایران آنهم به این شکل تحقیرآمیز هیچگونه توجیهی نداشت، موجب گردید تا علاوه بر رئیس شورای امنیت ملی آمریکا جام پوین، کستر و معاون وی سرهنگ مرموز الیور نورث که مجبور به کناره گیری شدند، رئیس سازمان سیا دچارسکته مغزی شود و جرج شولتز وزیر خارجه و جرج بوش معاون رئیس جمهور و این برگروزی ردفاع نیز هر کدام سعی کنند با عدم قبول مسئولیت خود را مبری از اتهامات وارده معرفی نمایند. در این میان سخنگوی سابق کاخ سفید لاری اسپیک بدلیل تناقض گویی های مکرر مجبور به استعفای خود و دو تن دیگر از اعضای شورای امنیت ملی نیز برکناری گردند و در مجموع بزرگترین بحران در شش سال حکومت ریگان بوجود می آید که به گفته مطبوعات غرب بنا به اعتراف صریح ریگان کام این پیر مرد ۷۵ ساله برای اولین بار تلخ می شود و حتی تا مرز استعفانیز پیش می رود... ارتباط آزادی گروگانهای آمریکایی به فروش اسلحه به ایران و نیز دستگیری مهدی هاشمی از جمله مواردی بود که بر روی آن تبلیغ می کردند. لکن جالب آن بود که عده ای از مطبوعات غربی دستگیری مهدی هاشمی را نشانه ای از تمایل تهران به نزدیکی به آمریکا تحلیل می کردند و عده دیگر اساساً دستگیری مهدی هاشمی را پس از آمدن مک فارلین و در ارتباط با مخالفت وی با این سفر تحلیل می کردند که این خود تناقض آشکاری در تحلیل های محافل غربی در این زمینه بود. اعترافات مهدی هاشمی و اظهارات وزیر محترم اطلاعات بخوبی بطلان این تحلیل را به اثبات رساند... مسلماً اعلام خبر مسافرت مک فارلین باید در موقعیت مناسب خود انجام می گرفت که مسئولین با درایت خاصی بهترین شرایط را در این زمینه انتخاب کرده اند». (پایان نقل قول).

کتاب «ماجرای مک فارلین» (نوشته فرزند هاشمی رفسنجانی) نیز حقیقت را بوضوح و آشکار مسخ و استحاله می کند و می نویسد:

«پس از آزادی یکی از گروه‌گان نهادر آبان ۱۳۶۵ در برخی دانشگاه‌ها اعلامیه‌هایی از سوی دفتر تحکیم در محکومیت برخی مراوده‌ها با آمریکایی منتشر می‌شود. سپس در روزنامه‌ای محلی در جبلک لبنان به این اعلامیه‌ها و نیز ارتباطات اشاره‌ای می‌شود تا اینکه حسن صبرا، ناشر مجله الشراع در مقاله‌ای در ۳ نوامبر ۱۹۸۶ (۱۲ آبان ۱۳۶۵) فاش کرد که مشاور امنیت ملی آمریکا در راس هیاتی به تهران مسافرت کرده و با بعضی از مقامات ایران در زمینه مبادله اسلحه مذاکره نموده است. (همان، ص ۱۶۹). (پایان نقل قول).

این اعلامیه از سوی دفتر تحکیم نوشته نشده بود و اگر اعلامیه‌ای نوشته بودند زمانی بوده که مابه دلیل نوشتن و توزیع کردن اعلامیه فوق آن زمان در زندان بودیم و احتمالاً اعلامیه دفتر تحکیم پس از مطلع شدن از اعلامیه فوق، اعلامیه خود را منتشر کرده‌اند. و دلیل دیگرش اینکه ما زیر اعلامیه خود را با امضای جمعی از دانشجویان دانشگاه‌های تهران با اصطلاح مهور کرده بودیم. و نویسندگان این کتاب با علم کامل از ماهیت این اعلامیه، اینگونه قلب حقیقت می‌کنند!

در آن اعلامیه که ابتدای آبان سال ۶۵ منتشر شد و همان دلیل نامه خمینی به ری شهری و علت دستگیری‌ها بود، به صراحت نوشته شده بود:

«طبق اخبار رسیده، چه از بعضی از مسئولین و چه در یک سری مطبوعات اروپایی مک فارلین مخفیانه وارد ایران شده و محمدعلی هادی نجف آبادی نماینده تهران از جمله دیدارکنندگان آن بوده است!».

مطبوعات ایران هم پس از علنی شدن موضوع، به آن اشاره‌ای ندارند و با اخبار نصفه و نیمه، ناقص و سانسور شده به قلب حقیقت می‌پردازند.

بطور مثال: روزنامه کیهان، در ۱۵ آبان ۱۳۶۵ می‌نویسد:

«الشراع»، نشریه لبنانی طرفدار سوریه، در آخرین شماره‌اش که روز دوشنبه انتشار یافت، گزارش داد که «مک فارلین» در ماه سپتامبر به تهران رفته و در هتل استقلال اقامت داشته است.».

همین روزنامه در ۱۴ آبان ۱۳۶۵ می‌نویسد: «مک فارلین حضور در ایران را تکذیب کرد». و در ادامه می‌نویسد:

«شبکه تلویزیونی ای.بی.سی آمریکا سفر مک فارلین به ایران را تأیید کرد.».

وبانقل مطلب آسوشیتدپرس می نویسد:
«مک فارلین درایران چه می کرده است؟».

روزنامه کیهان هم چنین در ۱۵ آبان ۱۳۶۵ به نقل از رادیو لندن می نویسد:
«اطلاعات بدست آمده از منابع موثق حاکی است که مک فارلین دوماه پیش به ایران سفر کرده بود و به این علت تکذیب او در مورد اینکه در طی ماه جاری به ایران سفر نکرده است درست است... باید گفت حدود ۴ ماه قبل شخصی که خود را مک فارلین فرستاده رئیس جمهوری آمریکا معرفی کرد، به همراه ۳ تن دیگر وارد فرودگاه مهرآباد شد».

همین روزنامه در همان تاریخ، بانقل قولی از روزنامه واشینگتن پست، می نویسد:
آشکار شدن گفت وگوهای ایالات متحده و ایران پیامدهای گسترده ای در توازن بیولوژیکی، قیمت های جهانی نفت و کنترل تروریسم خواهد داشت. ایالات متحده نه تنها برای رهایی گروگان های آمریکای، بلکه برای جلب همکاری ایران در مبارزه علیه تروریسم مشتاق تماس با آن کشور است».

و به نقل از الشراع نشریه لبنانی طرفدار سوریه در آخرین شماره اش که روز دوشنبه انتشار یافت می نویسد: مک فارلین در ماه سپتامبر به تهران رفت و در هتل استقلال اقامت داشته است».

روزنامه کیهان در مورخه ۲۰ آبان ۱۳۶۵ بانقل قول از «مک فارلین» اخبار بیشتری از این واقعه را منتشر می کند و می نویسد:

«در حقیقت در حدود یک سال ونیم پیش تلاش های مربوط به انجام گفت وگوهای میان ایران و آمریکا آغاز شد و زمانی که ما آگاه شدیم عناصری در ایران هستند که به وخامت اوضاع در کشور و بیهودگی ضررهای صدور تروریسم پی بردند در طول زمان امکانات مربوط به گفت وگو در زمینه اختلافات جدی میان مابیک ملاقات در لندن در سال گذشته منتهی شد».(پایان نقل قول).

مبارزه با تروریسم و صدور تروریسم (منظور همان صدور انقلاب است) را حکومت ج.ا.، با دستگیری و زندانی کردن و سپس اعدام سید مهدی هاشمی به عنوان سردسته تروریسم و عامل صدور انقلاب کلیک خورد؛ و این اولین قدم بود.

هم چنین به همان دلایلی که مادر اعلامیه «چراملاقات های قائم مقام رهبری لغوشده است؟!» آنرا نوشته بودیم، همان دلیل و علت ورود مک فارلین توسط کتاب «ماجرای مک فارلین» نوشته فرزند هاشمی رفسنجانی عنوان شد. این کتاب به آن اعتراف می کند و به آشکار می نویسد که در چه مسائلی علی هاشمی رفسنجانی (برادرزاده علی اکبر هاشمی رفسنجانی) در حال معامله و مذاکره بوده است.

این کتاب درص ۱۴۸ می نویسد:

«روز بعد ساعت ۱۰ مذاکرات مجدداً آغاز می شود. اما این بار به جای حکیم فرددیگری مسئولیت ترجمه را بر عهده می گیرد. علی هاشمی را به اتاقی بدون پنجره با سقفی کوتاه هدایت می کنند. شاید برای اینکه در آن مکان بهتر بتوانند همه مکالمات را ضبط کنند. در آن اتاق «سیکورد»، «نورث» و فرددیگری حضور داشت که او را رئیس معرفی کردند. علی هاشمی معتقد بود که آن شخص شبیه «پویندکستر» (رئیس شورای امنیت ملی) بود. صحبت هایی که در این جلسه مطرح شد عمدتاً حول همان محورهای ذیل بود:

۱_ تروریسم. گروگان ها و آزادی آنان و پیشگیری از تکرار اینگونه مسائل در منطقه و نیاز های تسلیحاتی ایران.

۲_ استراتژی ایران. روسیه و امنیت خلیج فارس.

۳_ مصالح ایران و آمریکا. (پایان نقل قول).

یعنی یک ساخت و پاخت محرمانه و مخفیانه برای بعد از مرگ خمینی! (اگر علنی بود که مساله ای نبود).

ریگان (رئیس جمهوری اسبق آمریکا) در سخنانی که از شبکه های تلویزیونی آمریکا پخش شد، ملاقات کنندگان را چنین توصیف می کند:

«این افراد عناصری بودند که مایل بودند حکومتی داشته باشند که مابانوعی از آن روزی روابط بسیار نزدیک داشتیم و به همین دلیل بود که ما راوده خود را با آنها آغاز کردیم.»

نشریه راه مجاهد، ش ۶۱، سال ۱۳۶۹ از قول مک فارلین می نویسد:

«آندسته از مقامات ایرانی که طرف گفت وگویی مابودند افرادی معتبر بوده و حتی در محدود ساختن و مبارزه با تروریسم نیز قاطعانه عمل کردند».

این افراد و عناصر معتبر چه کسانی بودند؟!

برخی از آنها را کتاب «ماجرای مک فارلین» (نوشته فرزندهاشمی رفسنجانی) از آنها نام می برد. از جمله: وحید (یا همان وحید حقانی مسئول وقت اطلاعات سپاه، و از اداره کننده گان کنونی بیت خامنه ای)، محسن رضایی (فرمانده کل سپاه) و محمد علی هادی نجف آبادی. که مادر همان اعلامیه خود در ابتدای آبان ماه سال ۱۳۶۵ نام دکتر هادی نجف آبادی (نماینده تهران در مجلس شورای اسلامی) را به عنوان یکی از ملاقات کنندگان به صراحت برده بودیم. و بعدها هم معلوم شد که حسن روحانی نیز از طرف های گفت وگو کننده بوده است که البته سال ها بعد و این دفعه، وی توانست در مقام ریاست جمهوری و در مذاکرات برجام به دلدار خود برسد و برای برجام های دیگر هم تلاش کند!!

تلاشی که بامرگ قریب والوقوع خامنه ای، _ همچون خمینی_ این بار نیز با دولت ترامپ که سرمایه دار و اهل معامله است، محتمل است که بانرمش قهرمانه ای نه در تشک کشتی و در میان تماشای تماشاچیان، بلکه در پیست و اتاق فکر آقایان به سرانجام برسد!!

و هم چنین احمد خمینی رانیز می شود اضافه کرد که خواب رهبری را هم می دید و نقش مهم و اثرگذار او در بی خبری خمینی از جریانات، مثل عدم ترتیب دادن ملاقات افراد مختلف سیاسی با خمینی و کانالیره کردن او.

و از جمله عناصر معتبر مورد نظر ریگان و مک فارلین، می توان از اردشیر لاریجانی (اخوی رئیس قوه قضائیه و معاون حقوق بشری وی) که اینک سه آتشه مخالف مذاکره و گفتگو با آمریکایی ها هستند، نام برد، که خود را این چنین لوداده است! خانواده ای که چهاردهه بر قدرت سیاسی چمپانته زده، لنگر انداخته و در حال کنگر خوردن است. و در خفا هم به ریش ملت می خندد!!

روزنامه انتخاب مورخه ۱۲ آذر ۱۳۸۱ از محمد جواد لاریجانی نقل می کند:

«در زمان آمدن مک فارلین به ایران فرصت بسیار مناسبی بود که به این قدم آمریکاجواب مثبت می دادیم. زیرا در آن زمان آمریکا به این نتیجه رسیده بود که با ایران

پیروز کار کند، اما این امر توسط صهیونیست هالو رفت. در هیاتی که همراه «مک فارلین» آمده بود، دو جاسوس موساد وجود داشت که خود آمریکایی هادرجریان آن نبودند؛ که هواپیمای یکی از آنها بدلیل نقض فنی از بین رفت ولی دیگری توانست به اسرائیل بازگردد».

همینطور هفته نامه تهران امروز (مورخ ۲۱ آذر ۱۳۷۹) از قول ایشان می نویسد: «به نظر من مذاکره با آمریکایی ها نباید به عنوان «تابو» مطرح شود. مابرای منافع ملی خودمان، با شیطان در قعر جهنم نیز می توانیم مذاکره کنیم».

هاشمی رفسنجانی رئیس مجلس شورای اسلامی در سخنرانی خود در ۴ نوامبر ۱۹۸۶ (۱۳ آبان ۱۳۶۵) به مناسبت هفتمین سالروز اشغال سفارت آمریکا در تهران برخلاف حقیقت می گوید:

«مک فارلین به اتفاق چندتن دیگر به ایران آمد ولی هیچ یک از مقام های ارشد دولت جمهوری اسلامی ایران با آنان ملاقات نکردند». (همان، ص ۱۶۹). (پایان نقل قول). این در حالی ست که همان کتاب ماجرای مک فارلین (نوشته فرزندش محسن) در جای دیگر و بانقل قولی از خاطرات خودش، در ص ۱۰۰ خلاف مدعای فوق را اعتراف و می نویسد:

«هاشمی رفسنجانی در خاطرات ۲۳ اردیبهشت خود نوشته است: «به آقای کنگرلو گفتم با آقای وحیدی در مورد امنیت آمریکایی ها که بناست بیایند هماهنگ کنند. البته بعید است که بیایند». (پایان نقل قول). این یعنی اینکه او از پیش منتظر بوده و هم چنین نشان می دهد که وی مایل بوده که آمریکایی ها بیایند، از جمله بعید است که بیایند، معلوم است!! ولی آمریکایی هائی آیند.

کتاب «ماجرای مک فارلین» (ص ۱۰۱) و رود مخفیانه را اینگونه شرح می دهد: «بالاخره در چهارم خرداد ۱۳۶۵ هیات آمریکایی به سرپرستی مک فارلین به ایران آمد».

همراهان مک فارلین، الیور نورث، جورج کیو، هاوارد تایچر، امیرام نیروفداری متخصص امور فنی، مخابرات و پشتیبانی معرفی شده بودند و اعضای تیم مذاکره کننده ایرانی نیز نجفی، مصطفوی، سمیعی و کنگرلو نامیده می شدند (همان، ص ۱۱۶).

واین ارتباط از اسفند ۱۳۶۴ شروع شده بود.

مهم ترین نقطه این رابطه پنهانی وقتی اهمیت پیدامی کند که بعدها گفته شد خمینی یکبار در فروردین ۱۳۶۵ تا یک قدمی مرگ رفته بود. و از آن زمان تا مرگ خمینی در سال ۱۳۶۸ همه اتفاقات مهم در عرض سه سال انجام شد. فقط افشای مک فارلین ذائقه آقایان را بسیار تلخ کرده بود!

قبل از مرگ خمینی لازم بود خیلی از مسائل حل شود.

از جمله قائم مقامی آیت الله منتظری - که از همه موضوعات مهم تربود و باید فوراً حل می شد - و مثلث: احمد خمینی، هاشمی رفسنجانی و علی خامنه ای، و البته با تعاون جناح چپ، یعنی سازمان مجاهدین انقلاب و مجمع روحانیون مبارز به رهبری سید محمد موسوی خوئینی ها (که جناح چپ پشت سر احمد خمینی سنگروایشان را در قضایا جلومی انداختند!) همگی آنها مایل نبودند آیت الله منتظری رهبری پس از امام را داشته باشند.

آیت الله منتظری خود به این موضوع اشاره می کند:

یک جادرنامه ای که به ری شهری (یک روز پس از نامه خمینی به ری شهری مبنی بر فرمان و اجازه دستگیری ها) در تاریخ ۷ آبان ۱۳۶۵ به وزیر اطلاعات می نویسد: «و را به حساب اطلاع از بعضی منابع موثق مسائل مهم تری در پشت این صحنه وجود دارد و محتمل است جناب عالی وجه المصالحه شده باشید». (نقل از کتاب خاطرات ری شهری، ص ۱۹۱).

و جای دیگر، در خاطرات خود به صراحت به این موضوع پرداخته و در پاسخ به پرسش هایی، می نویسد:

سوال:

«چند وقت پیش از اینکه آقای هاشمی رفسنجانی در مقابل مجلس سخنرانی کند و این مساله را برای مردم افشا کند شما در جریان آن قرار گرفتید؟».

پاسخ آیت الله منتظری:

«به طور دقیق مدت آنرا یاد ندارم. البته بعد از مدتی هم همان آقای منوچهر قربانی فر برای من پیغام فرستاد که قرار است شما را از قائم مقامی عزل کنند - مدتی قبل از جریانات برکناری و مسائل آن بود - معلوم می شود که او یک ارتباط هایی با جاهایی

داشته و اطلاعاتی داشته است و مابی خبر بودیم؛ این نشان می داد که آقایان مدت‌ها پیش از نامه ۸/۱۶/۱ که در فروردین ماه ۶۸ اتفاق افتاد تصمیم خود را گرفته بودند و در تلاش بودند که زمینه ذهنی برای امام هم فراهم کنند؛ حتی تحرکات آنها قبل از جریانات سال ۶۸ علنی شده بود، از جمله در همان ایام بود (۲۹/۱۱/۱۳۶۷) که بعضی از دوستان قدیمی مایعنی آقایان مهدی کروی و امام جمارانی و زیارتی راهم تحریک کردند که آن نامه تند و سراپا کذب و تهمت را خطاب به اینجانب بنویسند و چنانکه شنیدم بعضی از افراد منسوب به بیت اینجانب راهم که با احمد آقار فقیق و مرتبط بودند به ملاقات مرحوم امام برده بودند تا مطالب دروغی را علیه من و بیت من به امام گزارش بدهند؛ و شنیده شد که بعضی از آقایان به عنوان اعتراض علیه من عمامه خود را نزد امام به زمین زده و با حالت گریه و انابه معظم له راتحت تاثیر قرار داده اند». (پایان نقل قول).

یادم می آید (نویسنده این گزارش) وقتی از زندان آزاد شد، فکر کنم همان اوائل سال ۶۷ بود، یعنی خمینی هنوز نمرده بود! در جایی بودم که آقای خاموشی (از متولفه بازار که با مرحوم ابوی مادوست بود) حضور داشت، صحبت هایی بین ما شد، ایشان آن زمان به من گفت:

«قرار است آقای خامنه ای رهبر شود!!»

ین یعنی اینکه آشی که بعد اپخته شد و بخورد ملت دادند (انتخاب خامنه ای به رهبری) از همان زمان موادش را داشتند تهیه می دیدند!

در ادامه شرح ماجرای مک فارلین، همان کتاب نوشته فرزند هاشمی رفسنجانی، در شرح ماجرای مذاکرات و گفتگوهای محرمانه علی هاشمی (برادرزاده هاشمی رفسنجانی) می نویسد:

«یک روز پس از ملاقات مقامات آمریکایی با طرف های ایرانی در فرانکفورت در ۲۷ فوریه (۸ اسفند ۱۳۶۴) دومین محموله پانصد قبضه ای موشک های تاوبه بندر عباس منتقل شد... در دهم اسفند کنگر لو گزارش مذاکره با آمریکایی ها را به هاشمی رفسنجانی می دهد... آمریکایی ها خواستار حضور هیات بلند پایه ای در تهران شدند... قربانی فرد را این مورد به کنگر لومی نویسد: فروردین ماه ۱۳۶۵ گزارش رسمی به بردار حاج محسن! (منظور محسن کنگر لو است): احتراماً به استحضار می رساند که

من در تاریخ سوم آوریل وارد واشنگتن گردیده و در تاریخ هفتم آوریل به لندن مراجعت کردم. در طول اقامت خود در ضمن ملاقات هایی مفصل و بسیار طولانی با مقامات بسیار بلند پایه کاخ سفید و دوستان خود توافق ذیل دقیقا حاصل گردید که عینا جهت تصمیم گیری فوری به علت حائز اهمیت بودن مساله تقدیم می گردد: به علت حساسیت و اهمیت بسیار رابطه نوپاوسری با ایران و مقابله با خطرات جدی و قابل پیش بینی فوری از طرف نیروهای سرخ که شمه ای از آن را با مشخصات دقیق فنی به اینجانب نشان دادند و واقعات کان دهنده بود، هیات آمریکایی برای تصمیم گیری های لازم و مذاکرات و تبادل نظر راجع به مسائل ذیل در تاریخ چهارشنبه ۲۳ آوریل ۱۹۸۶ (۳ ردیبهشت ۱۳۶۵) به تهران وارد خواهند شد. (همان، ص ۹۶ و ۹۷).

همانطور که در بالا از همین کتاب نقل کردیم خرداد ماه ۱۳۶۵ مک فارلین به ایران آمد. بنا به نوشته کتاب «ماجرای مک فارلین» علی هاشمی در شهریور ۱۳۶۵ با مقامات آمریکایی در بروکسل در ادامه روند سفر مک فارلین ملاقات می کند. این کتاب می نویسد:

«بنا بر اظهارات علی هاشمی (برادرزاده هاشمی رفسنجانی) او که در سن ۲۵ سالگی زمانی که دانشجوی (رشته زمین شناسی دانشگاه شهید بهشتی) بود به بیماری چشم مبتلا شد و در مرداد ماه ۱۳۶۵ به اتفاق همسر برای معالجه عازم لندن شد». (پایان نقل قول).

این روایت آدم را به یاد ژن برتر بودن پسر عارف در نوآوری و تئوی که از خود منتشر کرد و در مورد ایرانشهر حرف هایی رازد می اندازد!!

همان کتاب در ادامه می نویسد:

در بحث های دوستانه ای که جلال ساداتیان کاردار ایران در لندن با وی داشت ساداتیان ابراز می کند برخی تماس ها با سفارت و او گرفته می شود که او با توجه به اینکه نماینده رسمی جمهوری اسلامی ایران است نمی تواند پاسخگوی آنها باشد. ساداتیان برخی از این تماس ها را با علی هاشمی مطرح می کند و از او می خواهد به یکی از این ملاقات های درخواستی برود زیرا فرد متقاضی ابراز کرده بود مطالب خود را صرفا با کسی در میان می گذارد که مستقیما با مقامات عالی رتبه ایران در تماس باشد. (پایان نقل قول)

علی هاشمی هم برادرزاده علی اکبرهاشمی رفسنجانی بوده و آقای رفسنجانی هم در آنزمان همه کاره این مملکت. و علی هاشمی هم از همان عناصر و افراد معتبر که ریگان و مک فارلین که پیشتر سخن شان را در بالا گفته ایم! کتاب در ادامه شرح ماجرا، می نویسد:

«ترتیب ملاقات در یکی از هتل های لندن توسط ساداتیان با این شخص که خود را شهرداری معرفی نمود داده می شود. البته بعدا مشخص شد که نام او درویش است. در این ملاقات درویش (شهرداری) صحبت از یک ایرانی بنام آلبرت حکیم می کند که از سوی آمریکایی های پیغامی دارد مبنی بر اینکه آنان می خواهند به ایران در جنگ و رفتن صدام کمک کنند». (پایان نقل قول).

یعنی آمریکامحض رضای خدامی خواهد موش بگیرد و به مادر رفتن صدام کمک کند، آنهم با فروش اسلحه های اسرائیلی؟! کتاب همچنین در ادامه می نویسد:

«علی هاشمی بدون هیچ هماهنگی قبلی با مقامات ایران و با توجه به روحیه ماجراجویش می پذیرد که با آنان ملاقاتی داشته باشد. ترتیب ملاقات در بروکسل داده می شود و دلیل تغییر مکان نیز نگرانی از جاسوسی سیستم های اطلاعاتی شوروی و انگلیس عنوان گردید». (همان. ص ۱۴۵). (پایان نقل قول).

اینکه علی هاشمی بدون هیچ هماهنگی و با اصطلاح خود سرپاشده است رفته با رئیس شورای امنیت آمریکا در مورد تروریسم و صدور انقلاب و مسائل منطقه مذاکره و گفت و گو کرده است، این همان طنز ماجراست!!

مگر آمریکایی ها مغز خورده اند که بایک جوان ۲۵ ساله به صرف برادرزاده بودن با علی اکبرهاشمی رفسنجانی اینهمه وقت بگذارند و افراد مهم خود را برای گفت و گو با طرف ایرانی وارد ماجرا کنند که ایشان یعنی «علی هاشمی» بدون هماهنگی با مقامات ایران پاشده و آمده و پای میز مذاکره نشسته است!!؟

بله. درست است. مقامات ایرانی خبر نداشتند. چند نفر خاص از حکومت. از جمله هاشمی رفسنجانی که می دانست خمینی بزودی رفتنی و مردنی ست، خبر داشتند و همین این سرنخ و کلید حل معماست؟

باز در ادامه همین کتاب می خوانیم:

«در اوایل شهریور ۱۳۶۵، آلبرت حکیم ویک آمریکایی به نام «سیکورد» به ملاقات علی هاشمی در هتل محل اقامت وی در بروکسل می روند. در این ملاقات «سیکورد» به عنوان مشاور ریگان و دارای درجه نظامی سرلشگر معرفی می شود و در مورد سابقش ذکر می شود که پیش از انقلاب چند سال در ایران به عنوان مستشار نظامی در نیروی هوایی بوده است. او برای ایجاد اطمینان عکس هایی از خود و ریگان را نشان می دهد. در این جلسه حکیم نقش مترجم را داشت. و ترن نیز صحبتی نمی کرد». (همان کتاب، ص ۱۵۴). (پایان نقل قول).

یک دلیل لورفتن ماجرا و سپس افشاگری رادر همین کتاب اشاره می کند. همانجا که قربانی فرامجور می کند برای حفظ جاننش یک نسخه آنرا به امید نجف آبادی بدهد تا آنرا به آیت الله منتظری که آنزمان قائم مقام رهبری بوده است بسپارد. و همین دلیلی است بر اعدام امید نجف آبادی.

همان کتاب می نویسد:

«حکیم هم هم چنین درباره قربانی فرمی گوید: بهتر است ایرانی ها مواظب قربانی فر باشند. و او را به ایران برده و در تهران نگاه دارند. قربانی فر می ترسد بدست آمریکایی ها کشته شود. و برای همین شرح همه چیز را مکتوب کرده و در اختیار یک استاد دانشگاه در آمریکا گذاشته است تا تهدید به افشای آن نوعی ضمانت جانی او باشد. (همان، ص ۱۴۸). (پایان نقل قول).

آیت الله منتظری در کتاب خاطرات خود و در پاسخ به پرسشی که شده است می نویسد:

سوال:

یکی از مسائلی که در ارتباط با جنگ ایران و عراق در رسانه های داخلی و خارجی انعکاس وسیعی یافت ماجرای سفر محرمانه مقامات آمریکایی به ایران و پیامدهای پس از آن بود؛ لطفاً بفرمایید آیا حضرتعالی از این سفر اطلاع داشتید یا خیر؟ چه کسانی در این ماجرا نقش داشتند و چگونه خبر آن فاش گردید؟ آیت الله منتظری پاسخ می دهد:

«این ماجرای جریان سرّی بود، شخصی به اسم «منوچهر قربانی فر» اهل ایران دلال و واسطه خرید اسلحه و آدم ثروتمندی بود، این شخص رفته بود خارج و با همه

اینها مربوط بود، با آمریکا و کشورهای خارج ارتباط داشت. این شخص با «مک فارلین» نماینده ریگان آمده بود ایران، اینطور که من شنیدم دکتر محمدعلی هادی هم از طرف مسئولین با آنان تماس می گیرد، من اینها را خبر نداشتم، مامور خرید اسلحه هم يك نفر به اسم «محسن کنگرلو» یکی از اعضای سپاه بود، او واسطه بوده که «منوچهر قربانی فر» برای آنها اسلحه و قطعات خریداری کند، این اسلحه و قطعات را آمریکا داشته، و آمریکایی خواسته بدینوسیله با ایران رابطه برقرار کند. قربانی فر به ضمانت کنگرلو پول اجناس را داده بوده و کنگرلو در وقتی که می بایست پول را بدهند داده بود و کار آنان به مشاجره کشیده بود. بعد آقای قربانی فردو تا نامه به آقای کنگرلومی نویسد که یکی ده صفحه و دیگری نوزده صفحه بود و فتوکپی آنها را خود آقای قربانی فر به عنوان اینکه من قائم مقام رهبری هستم به وسیله مرحوم آقای امید نجف آبادی برای من فرستاد و در واقع با نوشتن این دو نامه جریان را لوداد، چون آقای محسن کنگرلو به وعده هایی که به او داده بود عمل نکرده بود، البته محسن کنگرلو هم يك واسطه بوده؛ بعد از اینکه این نامه هادست من رسید تازه فهمیدم که يك چنین جریان و قرارداد و ارتباطی بوده است و مک فارلین و هیات آمریکایی با قربانی فر به تهران آمده اند و سلاح آورده اند بالاخره چون اینها حرفشان شده بود من فهمیدم که چنین قضیه ای هست و در این میان معلوم شد رد پای اسرائیل هم در میان بوده است و اصلاً اشکال من این بود که چرا باید کار به جایی برسد که ما خواسته باشیم با اسلحه اسرائیلی با عراق بجنگیم. بعد آقای هاشمی رفسنجانی که پیش من آمدن به او اعتراض کردم که چرا قضیه مک فارلین را به من نگفتید؟ خیلی تعجب کرد و گفت: «شما این قضیه را از کجا فهمیدید؟!»

گفتم: «از هر کجا فهمیدم، چرا این قضیه را به من نگفتید؟»

گفت: «قصه داشتیم این قضیه را بعد از شما بگویم»؛

بالاخره من اعتراض کردم که چرا خود سرانه این کارها را می کنید، و آنها ناراحت بودند که چرا من این مسائل را فهمیده ام».

سوال:

آیا در جلسات سران، این مساله مطرح نشده بود؟

پاسخ آیت الله منتظری:

«در آن جلسات که من بودم مطرح نشده بود، ماجرا را از دونا مه اعتراض منوچهر قربانی فریه محسن کنگرلوکه فتوکپی آنها را برای من فرستاده بود با خبر شدم».

سوال:

آیا مرحوم امام (ره) در جریان این معامله بودند یا نه؟

پاسخ آیت الله منتظری:

«من درست نمی دانم که مرحوم امام (ره) در جریان این مساله بودند یا نه، ولی من پس از آنکه این جریان را شنیدم رفتم به بیت مرحوم امام و جریان را برای حاج احمد آقا گفتم، او خیلی تعجب کرد که شما از کجا در جریان قرار گرفتید؟ گفتم: «از هرجا، بالاخره اجنه به من خبر داده اند!».

گفت: «خوب گاهی این اجنه که برای شما خبر می آورند این خبرها را بنویسید و برای امام هم بفرستید!».

گفتم: «بالاخره اینگونه نیست که من در جریان قرار نگیرم»، ولی آقایان از اینکه من به طور کامل همه این جریان را می دانم خیلی ناراحت بودند». (پایان نقل)
و پایان سخن اینکه:

نفس مذاکره (حتی با اسرائیل) اگر علنی و شفاف باشد در هر زمانی نه تنها ضرر ندارد، بلکه مفید هم هست. دنیای بین الملل دنیای معامله، تعامل و گفتگو است. نفس خرید اسلحه هم محل نزاع نبود. چون با تحریم هایی که از همان زمان بواسطه تصرف سفارت آمریکا در تهران توسط دانشجویان خط امام انجام شد، معاملات خارج از عرف و بصورت دلالی و واسطه، خصوصاً برای تامین منابع جنگ با عراق، عادی بود و انجام می شد. نکته ای که منجر به افشای موضوع از جانب ما شد، این بود که در یک سوی معامله مقامات مهم آمریکایی یواشکی به ایران آمده بودند و در کنار آن، اسلحه های اسرائیلی را برای کمک به ما در جنگ علیه صدام برای فروش!! و از همه مهم تر، در کنار آن رسیدن به تفاهم در مسائلی مهم (با توجه به مرگ زودرس خمینی).

چرا افشای این سفر محرمانه آنقدر در خود آمریکا بازتاب داشت و حتی دولت ریگان را تا حد استعفاء واداشت؟

چون کاری که آمریکایی ها کردند خلاف قاعده خودشان بود. استثنایی بود که اگر
موضوع افشانی شد، منافع بسیاری برای آنها داشت!

امادراین قضیه برعکس است: استثناها قاعده می شوند و قاعده ها استثنا!!؟

والسلام

(آبان 1396)

محمد شوری (نویسنده و روزنامه نگار)